

مسعود رجوی تشدیدکننده اختلافات بود

اسماعیل زمانی

عضو منصورون

وقتی بیابانه تغییر مواضع مجاهدین را دیدیم ما در بیرون زندان بودیم و ما گروه حزب الله را در خرمشهر و آبادان داشتیم. این گروه تشکیلات سیاسی- مذهبی با هدف حکومت اسلامی بود و سال ۵۱ بازداشت شدیم و پس از آزاد شدن گروه ارتش انقلابی خلق مسلمان را تشکیل دادیم که پس از آن گروه منصورون شد. برخی بجهه‌هایی که پس از این بیابانه از مجاهدین خلق جدا شدند به ما پیوستند؛ از جمله مرحوم صفاتی دزفول‌کی که جانش مورد تهدید گروه شهرام بود. ما با دیدن بیابانه در خانه‌های تیمی به بررسی آن از زوایای مذهبی و به نقد ایدئولوژیک این بیابانه پرداختیم و جواب آن را تهیه کردیم و به عنوان جزوه آموزشی درون تشکیلات مورد استفاده قرار دادیم تا اینکه به زندان افتادم. در آن زمان بحث فتوا مطرح بود. من وقتی در بند ۱ بودم با آقایان منتظری، لاهوتی، مهدوی‌کنی و معادیخواه توده‌ای‌ها مانند مرحوم ذوالقدر و آقای عموی آشنا شدم. برای ما آن زمان خیلی واضح و روشن بود که این فتوا موضوعی سیاسی است و اصلاً بحث ایدئولوژیک نبود و در برابر ترسی بود که این مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق ایجاد کرده بود، صادر شد و البته ساواک آن را تشدید کرد. آن زمان مرحوم طالقانی را به یاد دارم که با آقایان ذوالقدر و عموی با بزرگمنشی در حیاط قدم می‌زدند یا مثلاً آقای منتظری نسبت به پاک‌ی و نجاست بسیار وسواس داشت اما اعتقادش این بود که این فتوا سیاسی است و من بعدها بحث نجاست غیرمسلم را با او داشتم که ایشان گفتند: «نجاست ذاتی نداریم و درباره آیات توضیحاتی دادند.» به نظر من یکی از تشدیدکنندگان این اختلافات مسعود رجوی بود. جریان او بسیار پیچیده و قدرتش بود و همین‌ها هم بر تنور اختلافات می‌دمیدند.

فشاری که به فتوا ختم شد

مهدی غنی

مبارز و فعال سیاسی و پژوهشگر تاریخ معاصر

ابتدا باید بگویم، مسئله نجاست کفار و مشرکین در فقه هست اما تفاوت نظر وجود دارد و این را هم درباره فقه بگویم که اگر مصلحت را از فقه بگیریم، فقه و مبارزه با هم جمع نمی‌شود. من آن زمان که در زندان بودم یک روحانی بود که من وقتی به دلیل شکنجه با پای خونی نماز می‌خواندم، می‌گفت: «نمازت قبول نیست چون با این وضع نماز می‌خوانی» و من می‌پرسمم که چه باید بکنم و او می‌گفت: «جلوی خونریزی را به نحوی بگیر.» این را می‌گویم که مسئله فقه و مبارزه با هم برای برخی جمع نمی‌شد. مثلاً همین حضور زنان در مبارزه را بر نمی‌تابیدند. البته در فقه مصلحت تعریف شده است، حالا به این موضوع برگردم که من با چپ‌ها رابطه خوبی داشتم. مثلاً وحید توکلی در ماه رمضان گره چرخه اعتقادش را نداشت، اما روزی می‌گرفت تا روحیه من در بازجویی تضعیف نشود، یا مثلاً من و مخملباف و توکلی با هم کتاب می‌خواندیم و کنتاکتی نداشتیم. مارکسیست شدن مسلمانان تا قبل از سال ۱۳۵۴ رخ می‌داد و این همه بحث نداشت اما قضیه تقی شهرام صرفاً مارکسیست شدن نبود بلکه مصادره یک تشکیلات مذهبی بود. اگر آنها جدا می‌شدند و تشکیلات جدید راه می‌انداختند مشکلی نداشت اما آنها علاوه بر مصادره برخی را به خاطر اندیشه‌شان ترور کردند. پس احساسات بسیاری در این قضیه تحریک و این کینه ایجاد شد. در این بین بچه‌های مجاهدین رجوی هم به جای اینکه در جایگاه عضویت، پاسخگو باشند طلبکار شدند. در این بین مارکسیست‌ها هم متنوع بودند؛ مثلاً مهدی سامع می‌گفت شما خرده‌بورژوا هستید و ما با شما در مقابل هستیم. پس آن فتوا تحت چنین فشاری شکل گرفت و آن دسته نندرو حوزه فرصت یافتند خود را بالا بکشند و بقیه افراد مانند آقای طالقانی و آقای منتظری را درگیر کردند و هر دو بعدها خواستند امضا را پس بگیرند اما به گفته خودشان فضای حوزه نمی‌گذاشت چنین شود.

اهمیت ارزش گذاری وقایع

بهمن بازرگانی

از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق

اهمیت یک سری وقایع، گفتارها و ارزش گذاری‌ها فی‌نفسه نیست بلکه به آن قدرت سیاسی که پشتش قرار گرفته است باز می‌گردد. پس از اینکه قدرت سیاسی جابه‌جا می‌شود و تغییر می‌کند وقایع هم اهمیتش جابه‌جا می‌شود. اگر پیش از انقلاب درباره ۴۰ سال پس از پیروزی انقلاب می‌گفتید؛ هیچ‌کس باورش نمی‌شد که بشود چپ‌ها و مارکسیست‌ها را کامل حذف کرد. هزینه مبارزه پیش از ۱۳۵۶ بسیار بالا بود و افرادی که تابلو می‌شدند و شناخته می‌شدند، بیشتر چپ بودند؛ البته گروه‌های مذهبی هم بودند اما چون نقش دانشجویان بسیار زیاد بود، اینها بیشتر متأثر از چپ بودند و مذهبی‌ها خیلی نفوذ نداشتند و چون جو جهانی هم به نوعی بود که احتمال می‌دادند آینده از آن چپ‌هاست، حکومت از چپ‌ها بیشتر از مذهبی‌ها می‌ترسیدند. در چنین شرایطی کشتن شریف‌واقفی و آن فتوا رخ می‌دهد. حالا که به این اتفاقات نگاه می‌کنیم زمان بسیاری گذشته و پس از ۱۳۵۶ هزینه مبارزه و مناسباتش تغییر کرد. از آن زمان روحانیت به قدرت اصلی مبارزه بدل شد. از طرفی روابط قدرت هم تغییر کرد و چپ‌ها در این بین از بازی حذف شدند. البته همه این اتفاقات با گذر زمان رخ داد و این وقایعی که امروز به آن فکر می‌کنیم که اگر مثلاً شریف‌واقفی کشته نمی‌شد، اگر فتوا نبود وضعیت فرق می‌کرد؛ در صورت تغییر مناسبات در آینده می‌تواند به تغییر نگاه ما درباره این رخدادها هم بدل شود. در سیاست قدرت مهمترین مسئله است و در رابطه با قدرت هم مسئله ارزش‌هایی که در جمع فعالان سیاسی مطرح است، مهم به شمار می‌رود. پس در ارزش گذاری وقایع باید به جایگاه قدرت توجه کنیم. این مسائل صرف ایران نیست و در همه جهان مصادیقش هست. قضیه این است که انسان‌ها پیش از رسیدن به قدرت و پس از آن، ارزش‌های متفاوتی دارند که در تاریخ‌نگاری باید به آن توجه شود.

میر حسین موسوی گفت: این دیدگاه طالقانی نیست

محمد مهدی جعفری

پژوهشگر دینی، استاد دانشگاه و مبارز دوران پهلوی

درباره این فتوا به سخنان دو نفر اشاره می‌کنم: یکی آقای معادیخواه و دیگری آقای شهید عراقی. آقای معادیخواه، آقای فاکر و آقای ربانی در ۱۰ بهمن ۱۳۵۵ آزاد شدند و شبی آقای معادیخواه در جلسه‌ای با حضور چهره‌های سیاسی گوناگون گفت که «پیامی از آیت الله طالقانی داریم که مجاهدین ... و اگر توبه نکنند، نجس هستند» و همین بحث نجسی و پاک‌ی را مطرح کرد. آقای مهندس میر حسین موسوی آنجا بود، گفت: «چگونه می‌توان این سخن را از آیت‌الله طالقانی پذیرفت، درحالی‌که من خودم از آقای طالقانی شنیدم که گفت: «مصدق کسانی که برای قسط فعالیت می‌کنند و کشتن‌شان مانند کشتن انبیا است، می‌تواند سوسیالیست‌ها باشند.» بعد آقای معادیخواه حرف‌شان را پس گرفتند (البته درباره این خاطره عبدالمجید معادیخواه چنین تأکید داشته که «من در این جلسه درباره فتوا و امضای آن از سوی آیت الله طالقانی سخن گفتم و ادعای این را نداشتیم که پیامی از سوی ایشان آورده‌ام»). شهید عراقی هم که من در سال ۱۳۵۵ به دیدن‌شان رفتم، چنین گفتند که بعداً به تفصیل بیان می‌کنم. در خانه آقای صدر حاج سیدجوادی که آقای بازرگان، دکتر شرعی، دکتر سبحانی و آقای حکیمی حضور داشتند به این موضوع اشاره کرد و پس از آن در خانه من به تفصیل گفت که پیش‌زمینه این فتوا نخست از سوی متولفه، یعنی آقایان عسگراولادی، لاجوردی و حیدری صورت گرفت که ابتدا با مجاهدین بحث می‌کردند و چون مسعود رجوی و موسی خیابانی منافقانه برخورد کردند، مسئله تحریم مطرح شد و در بند یک آن بیابانه نوشته شد. در بیابانه یک‌سو آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری بودند و سوی دیگر آقایان ربانی شیرازی، فاکر و معادیخواه بودند و میانه هم آقایان لاهوتی، هاشمی‌فسنجانی، انواری، مهدوی‌کنی و ربوبی بودند. بعد از آنکه آیت‌الله طالقانی آزاد شدند من این داستان را تعریف کردم و بعد درباره آن امضا پرسیدیم که ایشان گفتند: «من آن‌طور که آنها گفتند امضا نکردم» یعنی احتمالاً همه آن را قبول نداشتند و تحت شرایط خاصی همراهی کردند. ایشان در زندان قصر با آقایان عموی و ذوالقدر ارتباط داشتند و آنها را نجس نمی‌دانستند و سر یک سفره با آنها نشستند و با آنها غذا می‌خوردند و معاشرت می‌کردند و این بحث نجاست را قبول نداشت اما جو آن زمان در درک این تصمیم بسیار مهم است. آقای شهید عراقی می‌گفت که این بیابانه صادر شد اما ساواک با برنامه‌ریزی سیا و موساد از آن سوءاستفاده کرد. پس باید همه مسائل را در نظر بگیریم و باید تجربه‌ای برای آینده ما باشد تا دیگر چنین هزینه‌های سنگینی بر جامعه ما متحمل نشود.

همسفره‌گی با مارکسیست‌ها

کیوان صمیمی

فعال سیاسی ملی-مذهبی

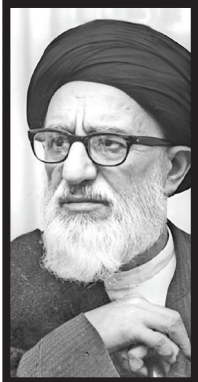
در جریان موسوم به فتوا گفته می‌شود برخی برنامه‌ریزی کرده بودند که چنین اختلاف و نتیجه‌ای حاصل شود. اقتضای دین فقه‌محور این است و البته دین اخلاق‌محور هم در کنار آن هست؛ بنابراین من درباره این موضوع حرف جدیدی ندارم. در بندها مشکلاتی پیش آمد و ما می‌قتیم و بعضی روزها همسفره با مارکسیست‌ها می‌شدیم. در چنین فضایی روزگار گذشت و البته هزینه بسیار زیادی در این بین پرداخت شد و حالا هم که وضعیت و بحث‌ها بر سر موضوع باقی است.

طالقانی و شرایط صدور فتوا

محمد محمدی‌گرگانی

فعال سیاسی ملی-مذهبی

ما در سال ۱۳۵۵-۱۳۵۴ با آقای منتظری در یک بند بودیم. آن زمان مرحوم طالقانی و برخی چهره‌های دیگر به این نتیجه رسیده بودند که اشتباه کردند از سازمان حمایت کردند. من در کتابم یک فصل را به این موضوع اختصاص دادم. اگر بخواهیم از زاویه فقهی به موضوع بپردازیم از همان زمان بحث‌های بسیاری در این زمینه بود و برداشت‌ها متفاوت است. حال خاطره من این است که یک روز آقای منتظری آمد و ما را دعوت کرد و گفت: «جمع شوید که من می‌خواهم مطلبی را بخوانم.» ایشان متن یک فتوا را خواند و مضمونش این بود که «مسلمانان باید از مارکسیست‌ها جدا شوند.» این فتوا ۷ امضا داشت که یکی از آن امضاها متعلق به آیت‌الله طالقانی بود. من با مرحوم طالقانی آن زمان در حیاط قرار می‌گذاشتم و گفت‌وگو می‌کردیم وقتی این فتوا را خواندند من از ایشان خواهش کردم صحبت کنیم و من گفتم: «این فتوا تف سربلادت، شما چرا امضا کردید؟ این حرف‌ها همه می‌شنوند کسی از شما توقع ندارد که بیایید مارکسیست‌ها را نجس بخوانید. شما حسینی شکنجه‌گر را نجس خواندید اما کتیرائی و بیژن جزینی را نجس می‌خوانید. افرادی که مرده‌های حرف‌شان ایستادند و برای مردم زحمت کشیدند.» ایشان هم پاسخ دادند: «قبول دارم. کار درستی نکردم اما راستش را بخواهید الان توان آن را ندارم که بروم و آنها را قانع کنم. من از دست اینها خسته شدم. شما برو و امضای من را پس بگیر.» من گفتم: «این آقایان مرا قبول ندارند و در موقعیتش نیست.» ایشان گفتند: «من پشیمانم.» این زمانی بود که ایشان در زندان سکنه کرده بودند و در بیمارستان بودند. حتی بعدها هم می‌گفتند: «اسمش را نیاورید که من حالم بد می‌شود.» پس اصل قضیه که فتوا صادر شده است، درست است اما زمینه‌های آن هم خیلی مهم است. مرحوم طالقانی پیش از آن اعتقاد نداشت که اگر کسی مارکسیست باشد نجس است و بنیاد نظری ایشان این بود که هر کسی به عدالت عمل کند و هر کسی بر ضد استبداد عمل کند، اینگونه نیست، پس عمل افراد مهم است. به لحاظ نظری و بنیاد فکری اساساً به این فتوا اعتقاد نداشتند. بعد هم عوارض این فتوا را دیدیم و بیشترین بهره را ساواک برد. چنانچه یکبار رسولی [از ساواک] آمد نامه‌هایی که علیه من و بسیاری دیگر نوشته شده بود، به من نشان داد. در برابر این کار را با غیرمذهبی‌ها هم می‌کرد. پس من به دوسو سوال پاسخ می‌دهم. سوال ۱: «آیا مرحوم طالقانی از سب نظری به نجس بودن مارکسیست اعتقاد داشت؟» من می‌گویم: «به لحاظ نظری خیر.» سوال ۲: «چه عواملی موجب شد چنین فتوایی صادر شود؟» پاسخ من این است: «اگر متصفانه نگاه کنیم بسیاری از این آقایان با مارکسیست‌ها زندگی می‌کردند و آقای ربانی شیرازی به شدت سنتی بود اما می‌گفت که آنقدر مسلمان و غیرمسلمان نکنید. من فکر می‌کنم سال ۱۳۵۴ که ترور مجید شریف‌واقفی پیش آمد حوادث قبل از آن را کاملاً تحت تأثیر قرار داد و روی مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان، مرحوم مطهری و... اثر گذاشت. پس انسان را در موقعیت بیند و وقایعی که زمینه‌ساز این فتوا شد را ببینید.» من با وجود اینکه این فتوا را توجیه‌پذیر نمی‌دانم اما درک زمینه‌های آن را ضروری می‌دانم. واقعیت این است که اختلافات آنقدر بالا بود که شرایط نامساعدی ایجاد کرد؛ حتی آقای لاجوردی که در زندان بود در آن زمان بایکوت شد، شریف واقفی هم که ترور شد. پس زمینه‌ها بدون آنکه قابل توجیه باشد، موجب شد فتوا به وجود آید و البته آن آثار تلخ پس از آن رخ دهد. من چنین نتیجه می‌گیرم که قبل از اینکه درگیری‌های بیرون زندان پیش بیاید، قبل از آنکه در سال ۱۳۵۴ شریف‌واقفی و صمدیه لیباف ترور شوند، دور روحانیون حامی مبارز انواع و اقسام تپ‌های فکری بودند. بعد از این حوادث شرایط عوض شد. من دفاعی از این فتوا نمی‌کنم که در کتابم کاملاً توضیح داده‌ام اما چنین نتیجه می‌گیرم که فضای نفرت با آن ترورها و چنین واکنشی با آن فتوا رخ داد. من این جمله مرحوم رجایی را تکرار می‌کنم. اگر مرحوم رجایی گفت که می‌خواهد بیرون برود؛ ایشان بسیار مقاومت کرد اما فضا طوری بود که او چنین کرد. آقای رجایی از نگاه بسیاری از جمله اعضای سازمان بسیار محترم و مقاوم بود. آقای میثمی گفتند که ایشان در بازجویی‌ها با وجود آنکه بسیاری از آنها را می‌شناخت، مقاومت کرده و نام هیچ‌کس را نیاورد. پس هر تصمیم افراد را باید بنابر شرایطشان بررسی کرد.



آیت الله طالقانی
در تاریخ معاصر نمادی از وحدت و وفای بودند اما موضوع «فتوای نجاست مارکسیست‌ها» که ایشان هم یکی از امضاکنندگان آن در بند ۱ زندان اوین بودند؛ اما و اگرها و سوالاتی را نسبت به چهره وحدت آفرین ایشان ایجاد کرده است و نظرات گوناگونی در این زمینه از شک در وجود چنین فتوایی از ایشان تا همراهی با تندروهای مذهبی در مبارزات سیاسی پیش از انقلاب را به میان آورده است

بی این فتوا کمون نجس و پاکی‌ها شکل گرفت و وضعیت بسیار تلخ شد. حسین شریعتمداری هم که در زندان بود موافق فتوا بود. گفتم به او که «در قرآن آمده که شیطان خدا را قبول دارد پس شیطان پاک است و شما معتقدید حسینی شکنجه‌گر که آش و شله‌زرد در محرم می‌پزد پاک است اما آقای چهرازی که تمام عمرش را برای مقاومت گذاشته و تاپای شهادت رفته، نجس است؟» پاسخ‌ها خیلی تلخ بود. لاجوردی که با ما در زندان بود، ابتدا رابطه خوبی با من داشت تا اینکه یک بار وضو گرفته بودم و با دست به دیوار می‌کشیدم که به سلولم بروم و او گفت که تو با ما نیستی، چون به دیواری که مارکسیست‌ها دست می‌کشند، دست گذاشتی و دستت تر بود و نجس شده‌ای. پس از انقلاب که دادستان شد مراب زندان انداختند؛ آن هم در سلولی با چپ‌ها و توده‌ای‌ها، و من به این خاطره اشاره کردم که چه شد آن سخنان. به هر حال وضعیت آن روزها این چنین بود. ما به دلیل کارهای مکتبی که می‌کردیم در برابر این موضوع مقاومت کردیم. یکی از اتهامات ما این شد که بر سر سفره مارکسیست‌ها بودیم و با آنها غذا می‌خوریم و با آنها ورزش می‌کردیم. با آقای خسروپارسا صحبت می‌کردم و می‌گفتم که اگر سازمان را به زور ترور و تصفیه مصادره نمی‌کردند این قضیه رخ نمی‌داد؛ چون ما در شیراز این قضیه را با فتوای آیت‌الله محلاتی حل کرده بودیم. حکم بر وحدت بود. او هم افسوس خورد و قانع شد. سخن‌مان این است که مذهب این پتانسیل را دارد که با همه کار کند.

فتوا نتیجه خباث جوانان سازمان

کامران پورصفر

زندانی سیاسی در حکومت پهلوی

وقتی خبر این فتوا آمد، تألم و تأثر نسبت به آن داشتیم. یکی از بزرگترین دستاوردهای ساواک و سفارت آمریکا در آن سال‌ها، افزایش خشونت و تجاوزها با روی کار آمدن سفیر جدید آمریکا در ایران بود. در آن زمان ساواک برای نماز قانونی گذاشت و همه چه آنها که نماز می‌خواندند و چه آنها که نماز نمی‌خواندند، برای نماز آمدند؛ به عبارتی آنها که نماز نمی‌خواندند آمدند که هم‌بندی‌هایی که نماز می‌خواندند تکلیف شرعی‌شان را انجام دهند اما به ناگاه فضا به سمتی می‌رود که با فتوای باورنکردنی نرفر از روحانیون طراز اول روبه‌رو می‌شویم. مادر قرآن کفار معاهد داریم و این فتوا به چنین موضوعی توجه نکرد و وحدت را برهم زد. فتناری که [آیت‌الله] کاشانی و [آیت‌الله] بهبهانی در سال ۳۲ با نهضت ملی کردند آنقدر که این فتوا آسیب‌زننده بود، نبود. در زندان با محسن رضایی قدم می‌زدیم و واقعا آبرز تاسف صمیمانه‌ای داشت و رفقای چپ حداقل موافقت را داشتند. ما همه توصیه‌های بیژن جزینی یادمان هست که می‌گفت از هر تلاشی برای تغییر مذهب بچه‌های مسلمان خودداری کنید. چون اولین نتیجه‌اش این است که مانوئیست می‌شدند، رفقای ما با این اتفاق مخالف بودند و وقتی رفتار برخی از دوستان زندانی را دیدند، رفتار نه‌چندان مناسبی نشان دادند. قضیه «گنه کرد در بلخ هنگری، به شوشتر زن گردن مسگری»، بود. تعدادی جوان در سازمانی خیانت کردند حالا همه را به خاطر آنها نجس اعلام کردند. بهار ۱۳۵۶ ما را به قصر بردند و مرحوم لاهوتی هم آنجا بود و عده‌ای دوره‌شان جمع شده بودند و ایشان هم گویا فتوا را امضا کرده بود. از ایشان پرسیدم: «این چی بود و آن چی بود؟» ایشان گفت: «در عرصه سیاست ما این فکر را قبول نداریم، در عرصه فقه اما این هست.» گرچه به نظر من در عرصه فقه هم تناسبی با احکام ندارد.

